

معرفی دو کتاب در باره‌ی انقلاب اکتبر و دولت بلشویکی

نوشته‌ی الکساندر رابینوویچ

بهر روز فراهانی

جنبش کارگری و دانشجویی در ایران وارد دوران نوینی از حیات خود شده است، به ویژه که این تحول با بحران عمومی و عظیم سرمایه‌داری توأم شده است. بحرانی که نه تنها همچون بحران‌های دهه‌ی هشتاد - نود میلادی محدود به حوزه مالی و منطقه ای نیست، بلکه ساختاری وجهانی بوده و در بزرگترین کانون نظام سرمایه‌داری، یعنی ایالات متحده آمریکا شکل گرفته و گسترش یافته است. بحران‌های پی در پی نظام سرمایه‌داری در دو دهه‌ی پیش، کارگران و حقوق بگیران کشورهای پیرامونی را یکی پس از دیگری به خاک سیاه نشان‌دادند، کشورهایی همچون اندونزی، سنگاپور، بیشتر کشورهای آمریکای لاتین و حتی روسیه، دچار انواع بحران‌های سیاسی و اجتماعی شدند و این بحران‌ها تنش‌های فراوانی را در مناسبات اقتصادی این مناطق دامن زدند. اقتصاددانان سرمایه‌داری، علت و ریشه‌ی بحران‌ها را در "ضعف مدیریت" دولت‌ها و سرمایه‌داران "نالایق" این کشورها معرفی می‌کردند، اما هم‌اینک ورشکستگی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی نظام سرمایه‌داری منجر به بحران ساختاری شده و بی پایه بودن توجیهات نئولیبرالی و سرمایه‌داری را برملا ساخته است در نتیجه شرایطی به وجود آمده که رویکرد جدیدی نسبت به تجربه‌های آلترناتیو گذشته لازم شده و پیش از همه، لزوم بازنگری تجربه‌ی بزرگترین انقلاب کارگری تاریخ بشر یعنی انقلاب کبیر اکتبر روسیه برجسته شده است.

فروش بی‌سابقه‌ی آثار مارکسیستی و حتی کتاب دشوار "سرمایه"، برگزاری سمینارها و کنفرانس‌های مختلف با هدف بررسی اندیشه‌های مارکس، همه گواه از این رویکرد جدید دارند. درعین حال پیشروی‌های نیروهای چپ و سوسیالیست در آمریکای لاتین مسایل مربوط به گذار به سوسیالیسم را در دستور کار نیروهای آلترناتیو قرار داده است؛ بنا براین اهمیت بازنگری تجارب تا کنونی جنبش کارگری بیش از پیش نمایان می‌شود.

این بازنگری نه تنها در همه جای جهان ضروری است، بلکه به ویژه در ایران اهمیت بسیاری دارد، چرا که سایه‌ی آنچه که امروز از آن تحت عنوان "سوسیالیسم روسی" یاد می‌شود، در کشور ایران به علت همسایگی با شوروی، همچنین سنت و فرهنگ حزب توده و در پی آن سازمان اکثریت وزن و سنگینی مضاعفی دارد. همه‌ی ما کم و بیش از این ادبیات تأثیر گرفته‌ایم. این یک واقعیت بی تردید است که آموزش‌ها و روش‌های استالینیستی حزب توده نقش بسیار مخربی در درک و کنش فعالان چپ ایران گذاشته است. اکثریت قاطعی از ما به تاریخ انقلاب روسیه و قوانین زندگی حزبی با عینک استالینی یا نواستالینی نگریسته‌ایم. اغراق نیست اگر بگوییم که آنچه ما از تاریخ حزب بلشویک می‌دانستیم از "تاریخ مختصر حزب کمونیست روسیه" استالینی فراتر نمی‌رفت. کسی حتماً نمی‌دانست و یا اگر هم می‌دانست ضرورتی در توجه و اشاره به آن را احساس نمی‌کرد، که زینوویف، کسی که او را اینگونه معرفی میکردند: "بلشویک سابق که خیانت کرد و توسط استالین به سزای اعمالش رسید!!"، نه تنها یکی از مبارزان تراز اول بلشویک

بود بلکه اندیشه ورز بود که در ضمن کتاب بسیار جالب و پرباری در باره‌ی تاریخ حزب بلشویک نوشته که زمین تا آسمان با آن جزوه‌ی معروف استالین تفاوت دارد. یا اینکه تروتسکی را با این تعریف می‌شناختیم: "این سر دسته جاسوسان نفوذی بورژوازی در صفوف پرولتاریا" گفتنی است که تروتسکی علاوه بر اندیشه‌ورزی، نظریه پرداز لایق بود که تاریخ مفصلی درباره‌ی انقلاب روسیه نیز نوشته است که دستکم می‌بایست نگاهی به آن انداخت تا شاید مطلب مؤثری در مفهوم انقلاب در آن یافت! برای چپ‌های دهی چهل، پنجاه و حتا دهی شصت ایران این سخنان مطرح نبود. حتا هر انتقاد ریشه‌ای به سیاست‌های دولت وقت شوروی به سرعت انگ "تروتسکیستی" به مثابه یک ننگ می‌خورد!

از سوی دیگر، بخش مهمی از کادرهای سابق جنبش چپ ایران، که یا به کلی به طیف هواداران سرمایه‌داری به ویژه از نوع هار نئولیبرالی آن پیوسته‌اند و یا در "بهترین حالت" به سوسیال دمکرات‌های راست تبدیل شده‌اند، امروز تلاش بسیاری می‌کنند که آن درک خود از سوسیالیسم و کمونیسم را به عنوان **تنها درک و بدیل ممکن از دنیایی دیگر** معرفی کنند و با اتکا به شکستی که **خود آنها** بیشترین نقش را در آن داشته‌اند بر سوسیالیست‌های انقلابی و کمونیست‌ها بتازند که "آنچه شما می‌کنید نادرست است و به نقد تجربه‌ی شکست خورده‌ی است." به همین دلیل بازنگری این "تجارب واقعا موجود" از دیدگاهی دیگر یک ضرورت مهم مبارزاتی فعالان چپ و جنبش کارگری است. **این تاریخ، با شکست‌ها و پیروزی‌هایش، تاریخ و میراث ماست. این میراث را نه می‌باید بدون انتقاد پذیرفت و نه می‌باید آن را به طور کلی به دور افکند.** تنها یک باز نگری انتقادی و جدا کردن سره از ناسره می تواند راهگشای ما باشد.

خواندن دو کتاب از **الکساندر رابینوویچ (Alexandre Rabinowitch)**، تاریخ‌نویس آمریکایی روسی تبار، پیرامون موارد اشاره شده‌ی بالا، می‌تواند بسیار مفید و راهگشا باشد. انتخاب رابینوویچ تصادفی نیست؛ این تاریخ نویس که یکی از متخصصان بلامنازع تاریخ روسیه انقلابی به شمار می‌رود، خود را مارکسیست نمی‌داند و بالاتر از آن ضمن تأیید نقش تعیین کننده‌ی لنین، دیدگاه خیلی خوش‌بینانه‌ای نیز به شخص وی ندارد و هر از چندگاه کمان‌هایی را به سمت او پرتاب می‌کند. اما او متعلق به مکتب آن دسته از تاریخ‌نویسانی است که شوخی تلخ تاریخ، به آن "مکتب رویونیست" لقب داده است! تجدیدنظرطلب، به این دلیل که او پس از سال‌ها مطالعه‌ی تاریخ انقلاب روسیه با قاطعیت به این نتیجه رسیده که قیام اکتبر نقطه اوج روند بزرگترین جنبش انقلابی کارگری است که به هیچ روی نمی توان به آن به مثابه یک کودتا نگریست. در قاموس تاریخ نویسی مد روز بورژوایی - سوسیال دمکراتیک به این شیوه تفکر "رویزیونیسم یا تجدید نظر طلبی" گفته می‌شود، چرا که ایدئولوژی حاکم، حکم داده که انقلاب اکتبر را تنها و تنها یک کودتای بلشویکی بخوانند و بس! حکمی که در کتب درسی تاریخی و مقالات غیرمارکسیستی "مکتب تاریخ نویسی جنگ سردی" با جدیت هرچه بیشتر رعایت شده و در این راه مارکسیست‌های تواب سوسیال دمکرات شده، گوی سبقت را از دیگران ربوده‌اند و ضمن اعلام اینکه "بلشویک‌ها نباید دست به ماجراجویی می‌زدند و هنوز وقت سوسیالیسم نرسیده بود!" بی هیچ تردیدی این "کودتای بلشویکی علیه دمکراسی نوزای روسیه" را محکوم می‌کنند. کتاب‌های رابینوویچ به همه‌ی این ادعاها پاسخ داده و کذب این "دمکراسی" را، به ویژه با توضیح سرکوب همه جانبه‌ی

بلشویک‌ها پس از شورش ژوئیه، بی آنکه حتا آنان خودشان سازمانده این شورش باشند، برملا کرده و به خواننده اجازه می‌دهد تا با در نظر گرفتن انبوه اطلاعات و اسناد گردآوری شده، خود نظر مستقلی داشته باشد.

پروفسور رابینوویچ پیش از نوشتن این دو کتاب، یک کتاب دیگر در سال ۱۹۶۸ منتشر کرده بود: "پیش درآمد انقلاب - بلشویک‌های پتروگراد و شورش ژوئیه ۱۹۱۷" که در آن کتاب به بررسی شرایط عینی و ذهنی ای که به انقلاب فوریه انجامید پرداخته، از زاویه‌ی دید مردم پتروگراد این موضوع را بررسی کرده و نقش حزب بلشویک را زیر ذره بین برده بود.

کتاب "به قدرت رسیدن بلشویک‌ها - انقلاب ۱۹۱۷ در پتروگراد" در سال ۱۹۷۶ در ۳۹۳ صفحه، انتشارات "هی مارکت" (Hay Market) در شیکاگو و "پلوتو پرس (Pluto Press)" منتشر شد و در سال ۲۰۰۴، تجدید چاپ شده است. این کتاب به بررسی انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ از طریق دنبال کردن زندگی روزمره در پتروگراد و فعالیت ستاد انقلاب کارگری می‌پردازد و با رجوع به صورت جلسه‌ها و تندنویسی‌های موجود از جلسه‌ها و کنگره‌های شوراها، نشست‌های دولت موقت، جلسه‌های احزاب چپ و به ویژه دو حزب بلشویک و منشویک، دریایی از اطلاعات جالب را در اختیار مخاطب می‌گذارد که با تکیه به آنها می‌توان تصویر زنده و روشنی از روند شکل‌گیری قیام کارگری در اکتبر، مناسبات میان احزاب راست و چپ و نیز زندگی درون حزبی بلشویکی و مباحث مربوط به آن را به دست آورد.

کتاب از شانزده فصل تشکیل شده و تمام وقایع فاصله‌ی بین فوریه و اکتبر را پوشش می‌دهد. آنچه در این میان خواننده را متحیر می‌کند، رابطه‌ی تنگاتنگ و ارگانیک بلشویک‌ها با کارگران صنعتی و توده‌ی مردم پتروگراد، اتخاذ تصمیم‌ها و تلاش برای اصلاح ارزیابی‌های اشتباه از طریق دخالت مستقیم بدنه‌ی حزبی و توده‌های کارگر، زندگی شاداب داخلی حزب بلشویک، پرخروش بودن مباحثه‌ها و اختلاف نظرهای جدی میان رهبران حزب، مواضع اشتباه اکثریت آن، در اقلیت ماندن‌های نظرات لنین از یک سو، مبارزه‌ی نظری بی‌امان و قدرت خارق‌العاده اقناع او برای کسب اکثریت در میان کمیته مرکزی و کادرهای حزب در پتروگراد و نیز محبوبیت بی‌چون و چرا و اتوریته‌ی معنوی او از سوی دیگر است. اتوریته‌ای که هرگز مانع از اعلام علنی مخالفت یا نقد نظریه‌های لنین نه تنها از طرف رهبرانی چون کامنف و زینوویف، بلکه از جانب کادرهای به مراتب کمتر شناخته شده‌ای چون ولودارسکی نمی‌شد (ولودارسکی مبلغ زبردست بلشویک که به او لقب "سخنگوی خلق" داده بودند که مدتی بعد در جریان ترور اس-آر ها به قتل رسید). وقتی این تصویر را با آنچه تعلیمات و روش‌های استالینی درباره‌ی حزب آهنینی که هرگز اشتباه نمی‌کند و مانند یک پیکر متجانس بی‌تزلزل، یکدل و یک جان گوش به فرمان رهبری، که او نیز همچون فولاد یکپارچه و محکم عمل می‌کند و به پیش می‌رود، مقایسه می‌شود؛ خواننده باور نمی‌کند که آیا واقعا این هر دو درباره‌ی یک حزب صحبت می‌کنند و یا اینکه از دو حزب متفاوت سخن رانده می‌شود. انبوه این اطلاعات، بی آنکه حتا خود رابینوویچ قصد آن داشته باشد، خواننده را به سوی پذیرش این واقعیت هدایت می‌کند که در واقع میان روابط حزبی این دوران و آنچه پس از کنگره‌ی ۱۰ با تأکید بر **استثنائی بودن آنها** تدوین شده وبا سلطه‌ی استالین به **قاعده‌ی** روابط حاکم تبدیل گردید، دنیایی فاصله وجود داشته و در حقیقت ما با یک **گسست** تمام عیار و با دو سبک کار حزبی روبرو هستیم.

جالب است که رابینوویچ در جزئیات (فصل یازدهم، صفحات ۱۹۱ تا ۱۹۷) واقعه‌ای را بیان می‌کند که حاوی نکته‌های آموزنده‌ای درباره‌ی مناسبات درون حزبی پس از لنین است و آن اینکه وقتی نظر لنین درباره‌ی لزوم تدارک هر چه سریع‌تر قیام، در اقلیت قرار می‌گیرد و علیرغم تلاش‌های او تصمیم‌گیری درباره‌ی این مسئله به مدتی بعد موکول می‌شود، لنین نامه‌ای خطاب به کادرها و فعالان حزبی در مسکو و پتروگراد می‌نویسد. این نامه توسط اکثریت کمیته مرکزی که حول نظرات زینوویف - کامنف شکل گرفته بود سانسور شده و نه تنها در حزب پخش نمی‌شود، بلکه به کلی مسکوت گذاشته می‌شود و تنها پس از اعتراض شدید و تهدید به استعفای لنین است که مدتی بعد این نامه در جلسه‌ی کمیته حزبی پتروگراد که همواره یک اکثریت پر قدرت لنینیست در آن وجود داشت خوانده شد! پرسیدنی است که آیا این درک بوروکراتیکی که اکثریت کمیته مرکزی از حقوق اقلیت در این مورد از خود نشان می‌دهد همانی نیست که پس از مرگ لنین توسط ترویکای استالین - زینوویف و کامنف به تدریج در حزب برقرار و توسط استالین، پس از حذف متحدان اولیه‌اش، به اوج رسید؟

رابینوویچ به نتایج سیاست دولت موقت در ادامه‌ی جنگ، گرایش هرچه بیشتر آن به راست و تمایل سربازان خسته از جنگ، به چپ پرداخته و نشان می‌دهد که اگر قیام اکتبر تحقق نمی‌یافت، نتایج انقلاب فوریه توسط یک ضد انقلاب سراپا ارتجاعی خونین از بین می‌رفت و شرکت روسیه در جنگ جهانی اول، به فاجعه‌ی کشتار مخالفان و صلح طلبان منجر می‌شد و ویرانی روسیه کماکان ادامه پیدا می‌کرد. انتخاب، میان دمکراسی و دیکتاتوری نبود بلکه پیش از هرچیز ادامه یا پایان دادن به جنگ و جلوگیری از نابودی جامعه بود. پاسخ بلشویک‌ها که در شعار "صلح، نان، آزادی" فورموله شده بود، مانند یک قطب مغناطیسی، توده‌های کارگر و دهقان و سرباز را به خود جذب می‌کرد. رابطه‌ی ارگانیک حزب بلشویک با توده‌های مردم پتروگراد، پیشرفت تدریجی، اما پیگیرانه‌ی نفوذ این حزب در صفوف کارگران، تغییرات سیاست‌های آن و نقش برجسته‌ی لنین در تشخیص پیچ‌های زندگی سیاسی در فاصله‌ی فوریه تا اکتبر به تفصیل بیان شده است.

نقطه ضعف سبک کار رابینوویچ را نیز باید خاطر نشان کرد؛ تمرکز بیش از اندازه در جزئیات و نداشتن یک درک عمومی از چگونگی اتصال وقایع تاریخی با در نظر گرفتن شرایط ویژه‌ی هر دوره. به طور مثال، او با تمرکز یک جانبه روی مجادلات در داخل شوراها، اهمیت کمیته‌های کارخانه و نقش آنها در کل مبارزه‌ی سیاسی را خوب درک نمی‌کند و در نتیجه، پیشرفت نفوذ بلشویک‌ها در این کمیته‌ها و سپس کسب رهبری بلا منازع در آنها را، در شرایطی که شوراها زیر نفوذ سیاست‌های اس-آر ها و منشویک‌های راست در جا میزدند و از ایفای نقش خود به عنوان یک بدیل حکومتی در برابر دولت موقت هراس داشتند، برجسته نمی‌کند؛ حال آنکه بدون این کار مداوم و کسب رهبری در مبارزات اقتصادی - سیاسی کارگران در کارخانه‌ها که با استقلال نسبی از مبارزه‌ی سیاسی برای کنترل شوراها در جریان بودند، بلشویک‌ها قادر به تغییر توازن قوا در کل جامعه و به دست آوردن اکثریت در شوراها نبودند. اما از آنجا که خواننده با وفور جزئیات و انواع اطلاعات در باره‌ی وقایع مهم این دوره روبروست، می‌تواند با تکیه بر اندیشه‌ی خویش به نوعی جمع‌بندی مستقل دست پیدا کند و به این ترتیب تا حدودی کمبودهایی از این دست را خودش جبران کند.

در مجموع، این کتاب با استدلال و با تکیه بر وقایع تاریخی و نه پیشداوری‌های ایدئولوژیک، از هر دو مکتب حاکم بر تاریخ‌نویسی روسیه چه در شکل تقلبی و اغراق‌های استالینی و نواستالینی و چه تاریخ‌نویسان جنگ سردی، همچون ریچارد پایپز (Richard Pipes)، ریمون آرون (Raymond Aaron)، کورتوا (Stephan Courtois) و ... فاصله گرفته و اثر مهمی در کمک به درک واقعیت کارگری- توده‌ای است و اهمیت تاریخ‌ساز و به ویژه ضرورت انقلاب اکتبر را نمایان می‌سازد.

کتاب دوم، "بلشویک‌ها در قدرت - اولین سال قدرت شوروی در پتروگراد" در سال ۲۰۰۷، در ۴۹۴ صفحه، به مناسبت نودمین سالگشت انقلاب اکتبر، توسط انتشارات دانشگاه ایندیانا، منتشر شد. این کتاب از چهار فصل و هر فصل از سه یا چهار بخش تشکیل شده است.

این کتاب ویژگی مهمی دارد که آن را از دیگر آثار مشابه و حتی آثار پیشین خود رابینوویچ نیز متمایز می‌کند. رابینوویچ، این بار توانست از منابعی استفاده کند که تا کنون در دسترس نبودند. او خود در مقدمه توضیح می‌دهد که چگونه، با شگفتی فراوان، خبر انتشار ترجمه‌ی روسی کتاب پیشین خود در سال ۱۹۸۹ در مسکو را شنید و در سال ۱۹۹۱ اجازه گرفت تا بر روی آرشیوهای حزب و دولت شوروی در مسکو و سپس در لنینگراد کار کند. در سال ۱۹۹۳ حتی اجازه‌ی استفاده از آرشیوهای ک.گ.ب را نیز دریافت کرد. فهرست مدارکی که او در اختیار دارد بسیار طولانی است: صورت جلسه‌های کمیته بلشویکی و دیگر کمیته‌های حزبی شهر پتروگراد در سال ۱۹۱۸، پروتکل‌های جلسه‌های شورای کمیته‌های خلق (سونارخوم)، یادداشت‌های تندنویسی شده‌ی نشست‌های مهم و کلیدی "شورای پتروگراد" و نهادهای رهبری کننده‌ی آن، صورت جلسه‌های تندنویسی شده‌ی گردهمایی‌های شوراهای منطقه‌ی پتروگراد، خلاصه نویسی‌ها و مکاتبات، پرونده‌های شخصی رهبران مهم بلشویک‌ها، پرونده‌های تحقیقات چکا و نظایر آن. افزون بر این، او به ۵۱ روزنامه‌ی نادر، ۳۱ مجله و ماهنامه، و ۱۴ صفحه کتابنامه‌ی مربوط به انتشارات این دوره دسترسی پیدا کرد. حجم اطلاعات مورد مطالعه‌ی رابینوویچ، در تاریخ‌نویسی مربوط به این دوره بی‌همتاست. خواننده در اینجا اطلاعات بی‌نظیری در باره‌ی شخصیت و نقش رهبران کمتر شناخته شده‌ای چون اسوردلف، اورتیسکی، لوناچارسکی، ولودارسکی، ریازانف، آنتونف، رادک، زورین، اوسینسکی، نوسکی، لوزوسکی، ساموئیلووا، اسپیریونوا (اس-آر چپ) و .. به دست می‌آورد که تا کنون در هیچ کتابی با این دقت ثبت نشده است.

نخستین نتیجه‌ای که رابینوویچ، پس از سال‌ها مطالعه‌ی این منابع می‌گیرد، آنطور که خود در پیش درآمد کتاب بیان می‌کند، تأیید نتیجه‌گیری پیشین خود اوست: **انقلاب اکتبر یک روند انقلاب توده‌ای کارگری به همراهی دهقانان تهیدست به رهبری حزب بلشویک و قیام اکتبر نقطه اوج و عطف آن و نه پایان این روند است و اینکه اطلاق کودتا به این قیام یک اشتباه تاریخی و ناشی از برخورد خصمانه و ایدئولوژیک برخی تاریخ‌نگاران غربی و شرقی است.**

تا آنجا که به گرایش‌های درونی حزب بلشویک مربوط می‌شود رابینوویچ ضمن تأکید بر همکاری بسیار نزدیک لنین و

تروتسکی در سال‌های ۱۹۱۷ - ۱۹۱۸ و نقش برجسته‌ای که این همکاری در تدارک انقلاب اکتبر ایفا کرد، امری که در کشاکش‌های تشکیل دولت شورایی و مذاکرات مربوط به دولت ائتلافی سوسیالیستی در درخواست اکید منشویک‌ها و اس - آر های راست مبنی بر مخالفت با حضور این دو نفر در این دولت ائتلافی خود نشان داد، اطلاعات دست اولی از مباحثات درونی حزب بلشویک و نیز سایر احزاب چپ در مورد تشکیل دولت شورایی، مجلس مؤسسان، مباحثات صلح برست لیتوسک در اختیار می‌گذارد و به ویژه با نقل نظرات احزاب مخالف در کنار مباحثات حاد داخلی حزب بلشویک تصویر بدیع و بی نظیری از این مجادلات به دست می‌دهد.

در مورد تشکیل دولت یکدست بلشویکی، نقل و قول‌های جدید، نه از جانب بلشویک‌ها بلکه از جانب مخالفان نشان می‌دهد که بر خلاف "باورهای" تاکنونی، این نه بلشویک‌ها بلکه منشویک‌ها و به ویژه اس - آر های راست بودند که با تمام قوا با هر نوع مصالحه‌ای مخالفت می‌کردند و امیدشان این بود که قیام اکتبر توسط ائتلاف عملی نیروهای وفادار به کرنسکی و افسران کادتی به شکست بیانجامد. قطعنامه کمیته مرکزی منشویک‌ها در ۲۸ اکتبر که با "هرگونه مصالحه‌ای با بلشویک‌ها، تا درهم شکستن ماجراجویی بلشویکی" مخالفت می‌کرد (صفحه ۲۷)، چنان تند و بر خلاف انتظارات عمومی طبقه کارگر بود که ا. بلوم (A. Blum)، یکی از نمایندگان جناح "سوسیال-دمکرات‌های انترناسیونالیست متحد" حزب منشویک گفت: "آیا تا به حال فکر کرده‌اید که شکست بلشویک‌ها به چه معنایی خواهد بود؟ اقدام بلشویک‌ها اقدام کارگران و سربازان است. کارگران و سربازان همراه با حزب پرولتاریا درهم کوبیده خواهند شد." (صفحه ۲۹) این چنین موضع‌گیری‌هایی از جانب جناح‌های غالب منشویک‌ها تا شکست نظامی قزاقان کادتی در نبرد "پولکوو" که به "نبرد والمی انقلاب اکتبر" معروف شده است ادامه داشت. آنها در واقع به خاک و خون کشیده شدن قیام، توسط نظامیان دست راستی دل بسته بودند.

در میان بلشویک‌ها، لنین که با اولین مانورهای منشویکی - اس آری عمیقاً معتقد شده بود که تمام این مذاکرات از سوی آنان فقط به منظور خریدن وقت برای کمک به کادتی‌هاست و آنان هرگز یک دولت ائتلافی احزاب سوسیالیست به رهبری حزب بلشویک و یا حتا حضور پر قدرت آن را نخواهند پذیرفت، ناچار بود که مبارزه‌ی سنگینی را علیه "جناح معتدل" (واژه‌ای که رابینوویچ درباره‌ی جناح راست به کار می‌برد) به رهبری کامنف - زینوویف - ریازانف، به پیش برد. رابینوویچ در صفحات ۲۹ تا ۴۴ همین کتاب نشان می‌دهد که در این مبارزات درون حزبی حداکثر دمکراسی رعایت شده و لنین با اتکاب استدلالات منسجم و، به قول رابینوویچ، "قدرت اقناع افسانه‌ای خویش"، از طریق متقاعد کردن کادرهای حزبی و بسیج آنهاست که با فاصله‌ی اندکی در رأی‌گیری‌های کمیته مرکزی به پیروزی می‌رسد.

رابینوویچ، ضمن همدلی با "جناح معتدل" بلشویک‌ها می‌نویسد: "بی تردید عواملی نظیر حمله‌ی دیر هنگام کرنسکی به چپ، خروج سوسیالیست‌های معتدل از دومین کنگره‌ی سراسری شوراهای روسیه و اتخاذ مواضع غیرمعمول از جانب آنان در مذاکراتی که به ابتکار اتحادیه کارگران حمل و نقل برپا شده بود، راه را برای این تحولات هموار کرد." (صفحه ۵۲) و با اشاره به نقش تعیین‌کننده‌ی لنین می‌گوید: "وقایع ۲۵ اکتبر تا ۴ نوامبر سال ۱۹۱۷، نقش گاه تعیین‌کننده‌ی شخصیت در تاریخ را به نمایش می‌گذارد."

در مورد مجلس مؤسسان نیز اطلاعاتی که رابینوویچ ارائه می‌دهد، اکثر "اطلاعاتی" را که تا کنون گزارش‌های ضد بلشویکی از انتخابات این مجلس چون حکم مطلق نازل می‌کرد به چالش می‌گیرد. "نتایج انتخابات مجلس مؤسسان بیانگر حمایت پر قدرت طبقات تحتانی منطقه‌ی پتروگراد از سیاست‌های انقلابی حزب بلشویک بود." (صفحه ۶۹) او این را نه از زبان بلشویک‌ها، بلکه به نقل از روزنامه‌نگار نشریه‌ی ضد بلشویکی "نوویا ژیزن" اثبات می‌کند که می‌گوید: "هرطور هم که بخواهیم فکر کنیم نمی‌توانیم یک چیز را تصدیق نکنیم: تا آنجا که به مجلس مؤسسان مربوط می‌شود کارگران پتروگراد، بلشویک‌ها را به مثابه رهبران خود و نمایندگان منافع طبقاتی خویش در نظر می‌گیرند." و باز از جانب یکی دیگر از مخالفان بلشویک‌ها اضافه می‌کند که "اسویاتیتسکی (Sviatitsky) احتمالاً حق دارد وقتی خاطر نشان می‌شود که این بی تفاوتی بنیادین روس‌ها به سرنوشت مجلس مؤسسان بود که به لنین اجازه داد که به این مجلس به سادگی دستور دهد تا به خانه برود." (صفحه ۱۲۷)

در مورد بحران ناشی از حمله‌ی آلمان‌ها و قرارداد "برست لیتوسک" نیز اطلاعات جمع‌آوری شده توسط رابینوویچ، تمام اتهام‌هایی را که تاریخ‌نویسان ضد بلشویکی چون پایپز (Pipes) و ولکونوف (Volkogonov) در "تبانی لنین با آلمان‌ها" مطرح کرده‌اند، مردود اعلام می‌کند. او نشان می‌دهد که مواضع لنین فقط و فقط با تحلیل مداوم از توازن قوای متغیر میان انقلاب و ضد انقلاب در سطح اروپا و وضعیت پیشروی بلشویک‌ها در جنگ داخلی تغییر می‌کرد و نه چیز دیگر. حتا مارتف، که به هیچ وجه نمی‌توان او را از طرفداران بلشویک‌ها و به ویژه لنین در نظر گرفت، پس از شنیدن گزارش تروتسکی در سومین کنگره‌ی سراسری روسیه "از پیشرفت‌های مهمی که توسط کنشگران انقلاب بین‌المللی جهانی در جهت صلح حاصل شده است" تقدیر کرد. (صفحه ۱۴۶) از این دست اطلاعات در کتاب فراوان است.

با آغاز جنگ داخلی، مشکلات بلشویک‌ها به طور غول‌آسایی در سال ۱۹۱۸ رشد کردند. اعزام کادرهای اصلی و ماهر حزبی به جبهه‌های جنگ در چهار گوشه‌ی کشور، منجر به ضعف کیفی جدی در دو شهر پتروگراد و مسکو شد، کاهش محبوبیت حزب همزمان با کاهش فاحش جمعیت شهر پتروگراد که در اثر ویرانی اقتصاد و هرج و مرج به خارج از شهرها مهاجرت کرده بودند، رشد فزاینده‌ی فقر و بیکاری، بیماری وبا و... مورد توجه رابینوویچ قرار داشته و او آمار و اطلاعات بسیار جالبی درباره‌ی این دوره ارائه کرده است و همچنین به بررسی راه‌حل‌های ارائه شده از سوی بلشویک‌ها و اس-آر‌های چپ می‌پردازد و آنان را به باد انتقاد می‌گیرد. اتفاقاً در این قسمت (صفحات ۲۱۳ تا ۳۰۹) رابینوویچ، بی‌آنکه بتواند سیاست بدیلی از جانب هیچ نیروی سیاسی دیگر ارائه دهد، به سختی به سیاست‌های لنین در مورد جمع‌آوری خواربار به منظور تغذیه‌ی ارتش سرخ در حال تشکیل و مردم شهرها حمله می‌کند. باید گفت که ضعفی که در بالا به آن اشاره شد یعنی توجه بیش از حد به جزئیات و ندیدن شرایط عمومی سیاسی - اجتماعی در اینجا مزاحم رابینوویچ شده و او را کم و بیش از موضع تاریخ‌نویسی به جانبداری سیاسی می‌کشاند، تا آنجا که بدون در نظر گرفتن شرایط جنگ داخلی و پیشروی تهدیدآمیز آلمان‌ها در جبهه، برخی محاکمه‌های فوق‌العاده‌ی جنگی (به طور مشخص، یک افسر ارتش سرخ به نام شاستنی (Schastny) که از مسئولیت خود سر باز زده بود و حاضر به اجرای فرمان جابجایی ناوگان بالتیک نشده بود، به دستور تروتسکی محاکمه و تیرباران می‌شود) را مقدمه‌ای بر

محاکمه‌های بعدی دوران استالین یعنی محاکمه‌های ساختگی و اتهام‌های دروغین جاسوسی به مخالفان سیاسی در شرایط غیر جنگی می‌داند! (صفحه ۳۹۵) در واقع این اشاره‌ی رابینوویچ تعجب آور است و با سبک کار رعایت شده در دیگر بخش‌های کتاب خوانایی ندارد. به این مسئله می‌توان در فرصتی دیگر با دقت بیشتری پرداخت.

این کتاب، اطلاعات دقیقی در مورد رابطه‌ی پرتلاطم بلشویک‌ها و اس-آر‌های چپ ارایه می‌دهد و تحت عنوان "خودکشی اس-آر‌های چپ" به دوران گسست همکاری، آغاز ترور اس-آری و سپس دوران "ترور سرخ" می‌پردازد. رابینوویچ این بار به جای برجسته کردن نقش تصمیم‌های لنین و رهبری حزب بلشویک، علت را به خصوص در "بی صبری بخشی از کارگران پتروگراد برای تسویه حساب‌هایی که در دوره‌ی زمامت "اورتیسکی" بر چکا متراکم شده بودند با کسانی که آنها را دشمن خود می‌دانستند"، جستجو کرده و وضعیت فوق‌العاده حساس محاصره‌ی انقلابی‌ها از هر طرف، در این مورد را به درستی گوشزد می‌کند.

در این جا یک پرسش مهم مطرح می‌شود؛ اگر رابینوویچ و امثال او به تازگی به این اسناد و مدارک دسترسی پیدا کردند، مورخان رسمی شوروی همواره به بخش مهمی از آنها دسترسی دایمی داشتند، هر چند می‌توان به راحتی تصور کرد که آرشیو ک.گ.ب. چندان در اختیار آنان نبوده باشد. اما در مورد سال‌های ۱۹۱۷-۱۹۱۸ می‌توان چنین در نظر گرفت که اهم مطالب و اسناد اصلی در اختیار آنان بوده است، پس چگونه است که باید منتظر رابینوویچ شد تا اطلاعات مربوط به حزب و دولت شوروی در این دوره در اختیار جنبش کارگری و دیگران قرار بگیرد؟ چرا مناسبات میان اس‌آر‌ها، منشویک‌ها و بلشویک‌ها برای تشکیل یک دولت ائتلافی زیرزهره بین گذاشته نشده بود؟ چرا این حقیقت، همانطور که رابینوویچ نشان می‌دهد، که دلیل اصلی شکست تلاش‌هایی که برای تشکیل یک دولت فراگیر چپ با شرکت همه‌ی احزاب چپ نه سیاست چپ‌روانه‌ی بلشویک‌ها بلکه سرسختی منشویک‌ها و اس-آر‌های راست بود که با تصویب قطعنامه‌های ضد بلشویکی در محکوم کردن قیام اکتبر و به ویژه با به رسمیت نشناختن قدرت شورایی در انتظار شکست این "ماجراجویی بلشویکی" بودند، از چشم این تاریخ نگاران رسمی دولت شوروی پنهان مانده است؟ به نظر می‌رسد که بی‌هیچ چون و چرایی پاسخ را می‌باید در ایدئولوژی رسمی حزب و دولت شوروی جستجو کرد که با مسکوت گذاشتن روابط درونی و بیرونی حزب و دولت شوروی در این سال‌ها سعی در ترویج این افسانه دارند که در یک دولت شوروی به مثابه شکل حکومت کارگری، تک حزبی و تک صدایی قاعده و قانون اجتناب ناپذیر است. حزب فقط یک حزب و آن نیز حزب من! اینکه کمون پاریس چند حزبی بود و اینکه در سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۸ هیچکدام از جناح‌های حزب بلشویک از جمله خود لنین به هیچ وجه به حذف سایر احزاب چپ از دولت و سپس از صحنه‌ی سیاست در دوران جنگ داخلی به لحاظ اصولی و به مثابه یک قاعده که در همه جای کره زمین می‌باید پیاده شود نگاه نکرده و آن را تنها و تنها نتیجه‌ی وضع و صف‌آرایی طبقاتی آن دوره‌ی روسیه و به ویژه سیاست همکاری فعال با بورژوازی اتخاذ شده از جانب منشویک‌ها و اس-آر‌های راست می‌دانستند، هیچ یک مورد "توجه" این تاریخ نگاران رسمی قرار نگرفتند تا وارد شدن نظام تک حزبی در قانون اساسی استالینی به عنوان یک "اصل لنینی" توجیه شود.

کتاب با تصویر سوررئالیستی جشن شادمانه‌ی اولین سالگرد حکومت شوروی در پتروگراد و رسیدن خبر شروع انقلاب در آلمان و سقوط رژیم هابسبورگ‌ها به پایان می‌رسد. در آن هنگام همگان این را همچون آغاز انقلاب جهانی در اروپا انگاشته و با شادی بسیار از نقشی که پرولتاریای روسیه در این راه ایفا کرده، احساس غرور می‌کردند. اما همانطور که همه می‌دانیم با شکست این انقلاب، قتل بی‌رحمانه‌ی روزا لوگزامبورگ و کارل لیبکنشت توسط رهبران دولت سوسیال دمکرات آلمان فردریش ابر و گوستاو نوسکه و سپس تهاجم کشورهای امپریالیستی به دولت بلشویکی، مسیر حرکت انقلاب اکتبر به طور کلی راه دیگری در پیش گرفت.

به نظر من با همه‌ی کاستی‌ها و کمبودهایی که می‌توان در این کتاب یافت، انتشار آن یک واقعه‌ی مهم در تاریخ‌نگاری انقلاب روسیه و منبعی قابل اعتماد برای درک پیچیدگی‌های این بزرگترین اقدام تاکنونی طبقه کارگر در سرنگونی نظام سرمایه‌داری و برپایی نظمی نوین است. پروفیسور رابینوویچ با این کار، نتیجه‌ی شانزده سال کار مداوم بر روی آرشیوهای حزب و دولت شوروی، خدمتی بزرگ به همه‌ی فعالان جنبش کارگری و سوسیالیستی کرده و خواندن و ترجمه‌ی آن به زبان‌های مختلف، نه تنها توصیه می‌شود، بلکه تلاشی روشنگرانه برای همه‌ی مبارزان و سوسیالیست هاست.

برگرفته از مجله سامان نو